

تاریخ و علوم اجتماعی^۱

مایکل استنفورد^۲

ترجمه مسعود صادقی علی آبادی^۳

چکیده: چه رابطه‌ای بین تاریخ و علوم اجتماعی وجود دارد؟ آیا تاریخ یکی از علوم اجتماعی نیست؟ این نوشتار در تلاش جهت پاسخ گفتن به این مسأله، به ذکر پاره‌ای از تفاوتها و شباهتهای موجود بین تاریخ و علوم اجتماعی می‌پردازد و برجسته‌ترین تمایزهای مذکور را نه بین تاریخ و علوم اجتماعی بلکه در درون هر یک از آنها می‌یابد و در پایان با تأکید بر استقلال آنها، شیوه‌های بسیاری که این شاخه‌های دانش می‌توانند به هم یاری رسانند برمی‌شمارد.

کلیدواژه: تاریخ، علوم اجتماعی، تاریخنگاری، روش‌شناسی تاریخی.

۱- تاریخ و جامعه‌شناسی

روزی سر میز غذا از شخصی که کنارم نشسته بود پرسیدم چه انجام داده است. او جامعه‌شناس بود و من مورخ. به شوخی گفتم «پس شما یکی از کسانی هستید که تلاش می‌کنند ما را زیر

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Michael Standford, *History and the Social Sciences in A Companion to the Study of History*, Black well publishers Inc., (1997) pp. 63 – 78.

۲. مورخ و فیلسوف تاریخ.

۳. عضو هیأت علمی گروه عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

سلطه خود در آورند». وی پاسخ داد «کار از کار گذشته، ما شما را زیر سلطه خود در آورده ایم». اما هیچ یک از این دو رشته [= جامعه‌شناسی و تاریخ] تا کنون دیگری را در خود مستحیل نکرده است، و رقابت باقی است. با این حال، شاید همان‌طور که فرنان برودل^(۱) رابطه این دو علم را توصیف کرد دیگر «گفتگوی ناشنویان» نباشد.

گاهی می‌توان این دو رشته را به واسطه موضوع مورد مطالعه‌شان از هم متمایز ساخت: مورخان به افعال تعداد اندکی از مردان بزرگ - پادشاهان، وزراء، پاپها، سرلشگرها - پرداخته‌اند، در حالی که علوم اجتماعی به طور گسترده به جامعه پرداخته‌اند، یعنی تعداد کثیری که تقریباً در کتابهای تاریخ مگر به عنوان «رعایا»، «خلایق» و «عوام الناس» تصویر نشده‌اند. اما از قرن بیستم، مورخان مطالعه همه گروهها را آغاز کردند: پاک دینان، اعیان، دریانوردان، زنان کارگر، مستعمره‌نشینها و مانند آن. بنابراین، تاریخ و علوم اجتماعی را به واسطه موضوعشان نمی‌توان از هم متمایز ساخت.

تمایز دیگر، بین نگرش آنها نسبت به زمان ترسیم شده است. گفته شده علوم اجتماعی در تلاش جهت تثبیت قوانینی (یا حداقل نظریه‌هایی) که برای همه زمانها و همه مکانها معتبرند (مانند قانون جاذبه) با علوم طبیعی رقابت می‌کنند. این امر به وضوح در مورد تاریخ که به واقعیت‌هایی که ثبت می‌کند زمان خاصی می‌دهد و از گاهشماری وقایع به خوبی آگاه است، صادق نیست. فرنان برودل می‌گوید: «علوم اجتماعی تقریباً... از رویداد وحشت دارند»^۱. در عصر روشنگری^(۲) غالباً اعتقاد بر این بود که در مورد طبیعت انسان می‌توان به تعمیمات دائمی و جاوید دست زد. دیوید هیوم^(۳)، در یک اثر کلاسیک فلسفی، پژوهشی درباره فاهمه بشر (۱۷۴۸) نوشت: «به طور کلی اذعان شده که بین افعال انسانها یکنواختی عظیمی وجود دارد... آیا شما احساسات، تمایلات و جریان زندگی یونانیان و رومیان را نمی‌شناسید؟ خلق و خو و افعال فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها را به دقت مطالعه کنید... بشر، در همه زمانها و مکانها، تا حد

1. Braudel (1980), p. 28.

همچنین بنگرید به بحث کیپولا در باب «کوتاه مدت» و «بلند مدت» در: Cipolla (1991), pp. 10 – 11.

زیادی این چنین بوده است. در این خصوص، تاریخ هیچ چیز جدید، یا غریبی به ما نمی‌گوید.^۱

چنین نگرشی، که تقریباً برای ما باورنکردنی است، زمانی فرض اساسی علوم اجتماعی را شکل می‌داد. در واقع، برخی از بنیانگذاران قابل تحسین جامعه‌شناسی، مونتسکیو^(۴)، آدام فرگسن^(۵) (۱۸۱۶ - ۱۷۲۳) و جان میلر^(۶) (۱۸۰۱ - ۱۷۳۵) ممکن است کاملاً به یک اندازه به عنوان مورخان «فلسفی» یا تحلیلی نگریسته شوند،^۲ همان‌گونه که قرن نوزدهم، قرن عظیم پژوهش تاریخی بود (و رهیافتهایی مانند رهیافت هیوم را عملاً غیر ممکن ساخت)، جامعه‌شناسان، بسیاری از موادشان را از تاریخ گرفتند. اما در قرن بیستم، بویژه تحت تأثیر مردم‌شناسان، بیشتر جامعه‌شناسی تنها مربوط به حال شده. بدین‌سان، با نادیده گرفتن تاریخ (تقریباً دو قرن بعدتر) بازگرداندن این توهم کهن که پدیده‌های انسانی را درست مانند پدیده‌های علوم طبیعی می‌توان بدون ارجاع به زمان توصیف کرد، بسیار آسان‌تر بود. (ما ثابت نمی‌کنیم که در فلان و بهمان وقت، اکسیژن با هیدروژن ترکیب شد و آب را ساخت؛ همواره چنین است). بیشتر نوشته‌های جامعه‌شناسی به بنا نهادن یا آزمودن نظریه‌ها اختصاص نیافته بود، بلکه صرفاً نظریه‌های موجود را در توصیف استفاده می‌کرد. چنین مطالعاتی بدون بافت و زمینه تاریخی استفاده کمی دارد. مایه تأسف است که گاهی، روان‌شناسی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی «در دیدی کاملاً ایستا از جامعه گرفتار آمده‌اند».

۲-۱) تغییر اجتماعی

اما از جنگ جهانی دوم به این سو، تا اندازه‌ای، در نتیجه آن تجربه، عالمان علوم اجتماعی توجه کرده‌اند که نه جوامع و نه طبیعت انسانی، به یکسان استمرار نمی‌یابند. این امر آنها را قادر ساخت تا به تغییرات در طول زمان اذعان کنند. در حالی که، نظریه‌هایی جهت تبیین آنها

1. See Hume (1975), p. 83.

2. See P. Burk (1980), p. 15.

تدوین کردند، بدین‌سان وجههٔ یک علم را حفظ کردند. باید تأکید کرد که این تنها یک توافق است: هر چند محتوای این نظریه‌ها زمان را به حساب می‌آورد، خود این نظریه‌ها دائمی فرض می‌شوند — نه زمانی برای آنها قائل می‌شوند و نه خاستگاهی. کیپولا، این تلاش را «عجزی تمام» در نظر می‌گیرد.^۱

علاوه بر این، این نظریات تغییر، در معرض تمام تردیدهای مهم راجع به نظریه‌پردازی از طریق تاریخند. از طرف دیگر، مورخ حقیقی کاملاً آگاه است که هر قدر که با وسواس زیاد دقت ورزد، باز از دیدگاه شخصی خاص در مکانی خاص و در زمانی خاص، تاریخ می‌نگارد. در اینجا مسلماً «نگریستن از ناکجا»^۲ نیست.^(۷)

۳-۱) کثرت زمانها

فرنان برودل در برخی از کتابهایش جنبهٔ دیگری از زمان را ارائه می‌کند. آن جنبه این است که تاریخ دارای کثرتی از زمانهاست که دامنهٔ آن در طول، از آن و لحظه (شلیکی که کندی را به قتل رساند) تا تقریباً بی‌پایان (سه هزار سال مصر کهن) امتداد می‌یابد.^(۸) «زمان اجتماعی حتی به یک آهنگ جریان نمی‌یابد، بلکه در هزاران آهنگ، تند یا کند، روانه می‌شود که تقریباً هیچ ربطی به ضرب آهنگ روزانهٔ وقایع نامه یا تاریخ سنتی ندارد».^۳ برودل بر «طول مدت زمان» (La Longue duree) تأکید می‌کند. وی خاطر نشان می‌سازد که در تاریخ اقتصادی و اجتماعی باید یک پدیده — منحنی قیمت یا رشد جمعیت — را طی یک سلسله از سالها، پیش از اینکه شخص بتواند تصویر روشنی از وقایع داشته باشد، مشاهده کرد. این یک الگوی متعارف از تاریخ کمی است. اما وی تنها دلمشغول اموری که می‌توان برشمرد نیست. واقعیت‌های جغرافیایی — شرایط اقلیمی، پوشش گیاهی، منحنی‌های تراز زمین — همگی فعالیت‌های انسانی

1. Cipolla (1991), pp. 10 – 11.

۲. بنگرید به مطالعهٔ تامس نیگل در خصوص عینیت و ذهنیت، تحت همین عنوان (۱۹۸۶).

3. Broudel (1980), p. 12.

را شدیداً محدود می‌کنند. بنابراین، زندگی‌های سکنه [یک منطقه جغرافیایی] برای قرن‌ها در مسیرهای اقتصادی یکسانی جریان می‌یابد. نمونه‌هایی نیز در تاریخ فرهنگ وجود دارد؛ وی ادبیات لاتینی در اروپای قرون وسطی، روح مبارزه‌جویی، یا مفهوم ارسطویی از جهان را ذکر می‌کند.^۱ همه این موارد برای قرنهای متمادی دوام آوردند. یک نمونه چشمگیر، نمونه اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر تجارت دوره حدود ۱۳۵۰ تا حدود ۱۷۵۰ است. آن اقتصاد تحت سلطه آب و کشتیها بود - از این رو، تقریباً هرگونه رشد اقتصادی در رودها یا سواحل اتفاق افتاد. بازرگانان و فلزات قیمتی نقشی برجسته ایفا کردند، اقتصاد زیربنایی کشاورزی در معرض بحرانهای فصلی شدید بود. برودل، این امر را در اثر سه جلدی، تمدن و سرمایه‌داری، قرن ۱۵ تا ۱۸ (۱۹۷۹ - ترجمه انگلیسی ۴ - ۱۹۸۱) توصیف کرد. شاهکار اولیه و مشهورش، مدیترانه و جهان مدیترانه‌ای در عصر فیلیپ دوم (۱۹۴۹، ترجمه انگلیسی ۱۹۷۲) حول سه محور زمانی تألیف شد: ساختاری (تقریباً، «طول مدت زمان»). ترکیبی (تقریباً، گرایشها یا سلسله‌های بر روی مدت زمان کوتاهتر - مثلاً ۲۰ تا ۵۰ سال) و تاریخ رویدادها.

برودل به ما یادآوری می‌کند که نه تنها زمان ثابت رویداد مورخ سنتی و بی‌اعتنایی به زمان در بیشتر فرآورده‌های علوم اجتماعی، بلکه مدتهای زمانی در اندازه‌های بسیار مختلفی وجود دارد که اگر قرار است گزارش دقیقی از واقعیت اجتماعی داده شود باید همگی در هم تنیده شوند (خواه از جانب عالمان یا مورخان). خلاصه کلام، تاریخ سنتی دلمشغول نوعی زمان است، عالمان علوم اجتماعی دلمشغول هیچ زمانی نیستند و برودل دلمشغول طول زمان است.^۲

1. Ibid., pp. 31 - 2.

2. پژوهش کامل در مورد بعد زمان در علوم اجتماعی باقی می‌ماند. آغاز [این پژوهش] ممکن است با بندیکس در Burns and Saul (1967) و یا : Bock (1979), Nisbet (1969), Floud (1974), Skocpol (1984) (به اضافه آثاری که آنان ذکر کرده‌اند) بوده باشد.

۴-۱) آیا تاریخ یکی از علوم اجتماعی است؟

از نظر برودل، هیچ تمایز مهمی بین تاریخ و علوم اجتماعی وجود ندارد. آنها یک حوزه واقعیت اجتماعی - یعنی، به طور سر راست، همه جنبه‌های دربرگیرنده حیات - را مورد مطالعه قرار می‌دهند. همچنین، برودل خاطر نشان می‌سازد که مورخان و عالمان علوم اجتماعی هر دو به بازسازی واقعیت اجتماعی مورد مطالعه خود مشغولند. توصیفی جامعه‌شناختی از شهری نیمه غربی همانقدر بازسازی است که گزارش مورخ از جنگ صلیبی. ممکن است بگویید «آه بله، اما مورخ هنگامی که داستان آن جنگ صلیبی را حکایت می‌کند رویدادها را طی زمان دنبال می‌کند، حال آنکه جامعه‌شناس آن شهر را در یک نقطه زمانی توصیف می‌کند، [بین این دو توصیف] تفاوت است.» ممکن است دو یا سه نسل پیش اینگونه بوده باشد، اما امروزه این تمایز وجود ندارد. بسیاری از گزارشهای تاریخی در مورد یک نقطه زمانی هستند و هیچ روندی را دنبال نمی‌کنند، و هیچ داستانی نمی‌گویند. فرهنگ رنسانس در ایتالیا^(۹) از بورکهارت، کتاب روزشمار و ماورا از متیلند، ساختار سیاست هنگام جلوس جورج سوم از نامیر یا مونتیلیو از لوروا لدوری را در نظر بگیرید. به همین نحو آثاری در علوم اجتماعی وجود دارد که گذر زمان را به حساب می‌آورند: خاستگاههای اجتماعی استبداد و دموکراسی از برینگتون مور، نظم اشیاء از میشل فوکو،^(۱۰) زمان ماکیاوولی از جی. ای. پوکوک، یا حجم متنابهی از نوشته‌های کارل مارکس.^(۱۱) بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که حضور یا غیاب بعد زمان تمایزی بین تاریخ و علوم اجتماعی ایجاد نمی‌کند.

آیا آن تمایز می‌تواند این باشد که آنها واقعیت اجتماعی را بر روی خطوط متفاوتی بازسازی می‌کنند؟ معمولاً ادعا می‌شد (از طرف کسانی چون ویندلبانند^(۱۲) و ریکرت در اواخر قرن نوزدهم) که تاریخ علامت‌نگار است (یعنی جزئیات را توصیف می‌کند) در حالی که علم قانون‌نگار است (یعنی تلاش می‌کند قوانین را بیابد یا وضع کند). ممکن است این تمایز قانع‌کننده به نظر برسد (باید به خاطر داشت که بسیار شبیه دلیل ارسطو در مورد برتری شعر بر تاریخ است)، اما اینگونه نیست. گاهی علم مربوط به رویدادی خاص است - برای مثال، فوران یک آتشفشان، و گاهی مورخانی مانند برودل دلمشغول اثبات حقایقی عام هستند. اما به طور

کلی، مورخان با امور عینی و جزئی بسیار مانوس ترند، ولو اینکه از امور انتزاعی و کلی نیز استفاده کنند؛ در حالی که، به عکس، عالمان هر چند جذب پدیده‌ای واحد می‌گردند معمولاً تمایل دارند از آن فراتر روند، و وارد قلمرو نظریه شوند. مورخان از تعمیمات بی‌مناکند، حال آنکه عالمان (اگرچه خیلی از رویداد جزئی که برودل به آنها نسبت می‌دهد ترس ندارند) احساس می‌کنند وقتی قانونی کلی را تنسیق می‌کنند، می‌آزمایند، رد می‌کنند یا، حداقل، به کار می‌گیرند، نقششان را به بهترین نحو انجام می‌دهند. بنابراین، هرچند گرایش‌هایی متفاوت وجود دارد، اما فاقد تمایزی تمام عیار است.

۵-۱) شناخت از درون

متفکران گرایش ایدئالیستی، مانند ار. جی. کالینگوود،^(۱۳) تقابلی عظیم‌تر بین علم و تاریخ برقرار کرده‌اند. استدلال آنان این است که عالمان طبیعت روش‌هایی را برای مطالعه آنچه غیر از خودشان است بسط داده‌اند؛ آنان هیچ تجربه‌ای از اینکه یک ستاره، یک بلور، یک کرم خاکی یا حتی یک سگ بودن چیست ندارند.^۱ و باید تنها بر مشاهده، یعنی بر قرائن حواس خود، که گاهی به واسطه ابزار است، اتکا کنند. اما در رابطه با مردان و زنان نباید تنها بر مشاهده حسی اتکا کرد؛ شخص می‌داند انسان بودن چیست. فهم هم‌نوعان خود، آنطور که فیلسوف آلمانی ویلهلم دیلتای^(۱۴) بیان کرده، «اکتشاف من در تو» است،^۲ علاوه بر این، نه تنها نوع انسان از درون فهم می‌شود؛ همچنین بصیرتی نسبت به آثار انسانی - قوانین، شهرها، زبانها و هنرها - داریم که از آثار طبیعت، مانند رعد و برق، یا درختان نداریم. حقوقدان اهل ناپل، جیمباتیسمای ویکو،^(۱۵) این مطلب را مدتها پیش بیان کرده. وی خاطرنشان ساخت که انسان می‌تواند آنچه را که از آن ساخته شده، بفهمد. این امر کار مورخ را به نحو مضاعف روشن می‌سازد.

۱. برای مطالعه‌ای عمیق اما وجدآور از این مسأله بنگرید به:

Thomas Nagel, "What is it like to be a bat?" in Nagel (1979).

2 See Dilttey (1976), p. 208.

اما، در شب ظلمانی که ابتدایی‌ترین دوره باستان را دربرگرفته، نور
... جاودان حقیقت، و رای هر تردیدی می‌درخشد: اینکه جهان جامعه
مدنی تقریباً به وسیله انسانها ساخته شده است، و باید اصولش را
درون ... ذهن انسانی خودمان بیابیم. هرکس که در این امر تأمل کند،
از اینکه فیلسوفان همه نیروهایشان را در مطالعه جهان طبیعت صرف
کرده‌اند، به شگفت می‌آید چون خداوند جهان طبیعت را ساخته و
تنها او آن را می‌شناسد؛ و از اینکه فلاسفه از مطالعه جهان ملتها، یا
جهان مدنی، غفلت کرده‌اند، تعجب می‌کند، زیرا انسانها جهان مدنی
را ساخته‌اند و می‌توانند به شناخت آن نایل آیند.¹

تمایز بین علوم طبیعی و علوم انسانی را تقریباً نمی‌توان روشن‌تر از این بیان کرد.
چنین ملاحظاتی، ارجحی کالینگوود را به این اظهارنظر مشهورش رهنمون ساخت که
«مورخ باید گذشته را در ذهن خودش بازسازی کند». کالینگوود به درستی استدلال می‌کند که
گذشته «هرگز واقعیت مفروضی نیست که وی بتواند از نظر تجربی با ادراک حسی درک کند». وی
در ادامه استدلال می‌کند که «مورخ، گذشته را صرفاً با اعتماد کردن به شهادی که
رویدادهای مورد بحث را دیده، و شواهدش را ثبت کرده است، نمی‌شناسد». این امر، حداکثر
بنیادهایی برای باوری سست فراهم می‌کند، نه برای معرفت. در اینجا نیز مخالفت ورزیدن
دشوار است، اما باید به خاطر داشت که چنین گزارشی بخشی از شواهد را می‌سازد که مورخ
باید بر آن تکیه کند. اما، کالینگوود با رد واقعیت و شاهد، هر دو، عجولانه این نتیجه را
می‌گیرد که معرفت تاریخی باید بازسازی افکار گذشته باشد. در واقع، وی تأکید دارد که «غیر
از فکر، از هیچ چیز دیگری نمی‌توان تاریخ داشت». وی از ویکو و دیلتای فراتر می‌رود و

1. See Vico (1970), pp. 52- 3, 331.

می‌گوید «بنابراین، موضوع مناسب معرفت تاریخی، فکر است؛ نه اموری که درباره آنها فکر شده، بلکه خود عمل فکر کردن»¹.

این [بیان] احتمالاً معروفترین بیان از دیدگاههای غیر پوزیتیویستی درباره معرفت تاریخی است، اما نباید همه آنها را فقط به خاطر اینکه کالینگوود بسیار فراتر می‌رود، رد کرد. تمایز ویکو بین آثار انسان و آثار طبیعت، و تأکید دیلتای بر اینکه در امور انسانی ما خودمان را در دیگران می‌یابیم، بیشتر قانع‌کننده‌اند. اما لطفاً توجه داشته باشید که در حالی که کالینگوود دیدگاهش را درباره معرفت تاریخی برای ایجاد تمایزی صریح بین تاریخ و علم به کار می‌گیرد، نکته مورد اذعان دیلتای برای ایجاد تمایزی درون علوم انسانی استفاده شده است.

۶-۱) معنا

برخی از دست‌اندرکاران علوم انسانی بر این باورند که همان رویکرد بیطرفانه‌ای که شیمیدان نسبت به ماده شیمیایی، و زیست‌شناس نسبت به میکروب دارد باید به مطالعه علمی انسانها نیز تزریق شود. این تقریباً مکتب رفتارگرایانه تفکر است، چنین نامی مصطلح شده چون انسانها صرفاً از طریق مشاهده بیرونی رفتارشان مورد مطالعه قرار می‌گیرند. برخی از دست‌اندرکاران دیگر استدلال می‌کنند، که مزایای این رهیافت هر چه باشد، شیوه‌های دیگری برای آگاهی یافتن از انسانها وجود دارد. بویژه رفتارگرایان امر بسیار مهمی را نادیده می‌گیرند: آنها از معانی غفلت می‌ورزند. تقریباً هر عمل انسانی — آنچه می‌گوییم، می‌نویسیم، نقاشی می‌کنیم، می‌سازیم و غیره — معنایی دارد. البته، هر عمل انسانی معمولاً به دو معنا، معنادار است: یک معنا، قصد و نیت‌مان است، یعنی آنچه با گفتن یا انجام دادن چیزی اراده می‌کنیم؛ معنای دیگر چیزی است که دیگران از آن می‌فهمند. این دو جنبه معنا همواره بر هم منطبق نیستند. اما معانی در هر دو معنای این واژه، هیچ نقشی در روشهای رفتارگرایانه

1. See Colling wood (1961), pp. 282, 304, 305.

ایفا نمی‌کنند. در مقابل، روشی که معانی را به حساب می‌آورد، به نام «هرمنوتیک» معروف است. ممکن است یادآوری این نکته مفید باشد که این واژه از هرمس — پیام‌آور رمزی خدایان (نزد رومیان به مرکوری یا عطارد معروف بود) — اشتقاق یافته که چهره‌ای تیز پرواز با کلاهخود بالدار و پاشنه‌های بالدار بوده است. بدین سان، هرمنوتیک را می‌توان در معنای وسیع کلمه، مطالعه پیامها دانست. از آنجا که عمل معنادار، نوعاً انسانی است، عالم اجتماعی مکتب هرمنوتیکی رهیافت رفتارگرا به انسانها را همانند مطالعه پرندگان، تنها هنگامی که پرواز نمی‌کنند یا ماهیها تنها هنگامی که شنا نمی‌کنند در نظر خواهد گرفت.

۷-۱) تبیین و فهم

گاهی نزاع بین این دو مکتب فکری، نزاع بین «تبیین» و «فهم» تلقی می‌شود. همان‌طور که فون‌رایت خاطر نشان می‌سازد «در کاربرد عادی، تمایز صریحی بین واژه‌های «تبیین کردن» و «فهمیدن» وجود ندارد». بدین دلیل من اصطلاحات «رفتارگرایی» و «هرمنوتیک» را ترجیح داده‌ام.^۱ مشکل این اصطلاحات آشناتر تا اندازه‌ای ناشی از این واقعیت است که هر تبیینی به فهم می‌افزاید. با این حال، فون‌رایت می‌گوید «فهم ... بنحوی با قصد و نیت پیوند دارد، در حالی که تبیین چنین نیست». وی در ادامه می‌گوید: «شخص، اهداف و مقاصد یک فاعل، معنای یک نشانه یا نماد و معنا و اهمیت یک نهاد اجتماعی یا مناسک دینی را می‌فهمد».^۲ شاید شخصیت برجسته در رهیافت هرمنوتیکی به علوم اجتماعی، جامعه‌شناس بزرگ آلمانی ماکس وبر (۱۸۶۴ - ۱۹۲۰) باشد. وی جامعه‌شناسی را چنین تعریف کرد «علمی که درصدد فهم تفسیری فعل اجتماعی است، به منظور اینکه از این طریق، به تبیینی علی از جریان

1. See Von Wright (1971), pp. 5, 6 and 29 ff. See also the discussion in Bauman (1978).

2. See Von Wright (1971), p. 6.

و آثار آن نایل آید. فعل دربرگیرنده هر رفتار انسانی است هنگامی و تا آنجا که فرد فاعل معنایی ذهنی به آن نسبت دهد.^۱

لطفاً به واژگان «معنای ذهنی» و «تفسیری» توجه داشته باشید و به یاد آورید که «هرمنوتیک» معمولاً «علم تفسیر» دانسته می‌شود. جای تعجب نیست که وی مورخ نیز بود و علوم اجتماعی را علوم تاریخی می‌دانست. از نظر او «هر واقعیت انسانی باید در بُعد زمان و به وسیله روشهای مورخ فهمیده شود»^۲ این نزاع در علوم انسانی ادامه دارد.

اما، دلمشغولی ما در اینجا تاریخ است. پرسیدیم که آیا هیچ تمایز واضحی می‌توان بین تاریخ و علوم اجتماعی گذاشت یا نه. در ابتدا به نظر رسید که تقسیم رفتارگرا / هرمنوتیک دقیقاً چنین تمایزی است، اما بعد دریافتیم که خط فاصل، برخلاف آنچه کالینگوود در نظر داشت، بین علم و تاریخ نیست، بلکه بین دو مکتب فکری در علوم اجتماعی است. بسیار عجیب است که این نزاع در تاریخ نیز پیدا شده است. اینکه آیا تاریخ نیز مانند علوم اجتماعی باید همان روشهای تبیین را به کار گیرد یا نه، بسیار مورد بحث واقع شده است. در فصل بعدی، بحث مورد نظر بررسی می‌شود. در اینجا باید مشاهده کنیم که خط فاصل این نزاع (درباره اینکه آیا تاریخ، روشهای علمی تبیین را به کار می‌گیرد یا روشهای تبیین خاص به خودش را دارد) خطی است که از میان تاریخ می‌گذرد، نه اینکه بین تاریخ و علم باشد.^۳

1. See Weber (1947), p. 88.

۲. بنگرید به: MacRae (1974) p. 63. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: Bottomore (1971), pp. 31 ff; Bock (1979) pp. 39-79; Coserand Rosenberg (1969) pp. 243 ff; Ryan (1973), pp. 7 ff. برای بحثی فلسفی تر بنگرید به: Winch (1958), Ryan (1970), pp. 12 ff.، اثر گادامر، (1979) Gadamer. مطالعه کاملی در باب هرمنوتیک است و اثر شوتز (1972) Shutz مفهوم معنای ذهنی و بر را در اعمال اجتماعی بسط می‌دهد.

3. See Skinner (1990), p. 6.

۸-۱) تبیین کمی

اما این نزاع محدود به فیلسوفان تاریخ نیست. هرگاه که از روشهای آماری در آنچه «تاریخ کمی»، یا «تاریخ‌سنجی» معروف شده، استفاده گردد (انگونه که به طور فزاینده‌ای این چنین است) معمولاً این نزاع مطرح می‌شود. هنگامی که تاریخ اقتصادی به سهولت هر چه تمام‌تر به این روشها یاری رساند، نوعی تاریخ اقتصادی کمی (که تاریخ اقتصادی «جدید» یا اقتصادسنجی دانسته شده) پدید آمد که از اقتصاد نشأت گرفته است نه از تاریخ. این نوع را اینطور تعریف کرده‌اند، «اکتشاف و آزمون فرضیاتی درباره رویدادهای تاریخ، فرضیه‌هایی که بر اساس نظریه اقتصادی تثبیت شده، تدوین شده‌اند».^۱ چنین کاری معمولاً حوزه صلاحیت عالم است: آزمون فرضیه‌هایی مبتنی بر نظریه‌هایی از پیش موجود. برخلاف آنچه فلود اذعان می‌کند، این شیوه معمول کار مورخان نیست. وی در ادامه می‌گوید: «تمرکز مورخ اقتصادی جدید بر پدیده‌های اقتصادی سنجش‌پذیر است و نظریه اقتصادی مرتبط با آن پدیده‌ها را به کار می‌گیرد، خصوصاً به این علت که وی می‌خواهد از پیچیدگی تاریخ رها شود و بر آن پدیده‌هایی تمرکز کند که رویدادهای مورد مطالعه وی را به بهترین نحو تبیین می‌کند».^۲

اجازه دهید مفروضات این بحث را مورد توجه قرار دهیم. تمرکز اقتصادسنج بر آن چیزی است که قابل سنجش است و این فرض را دارد که آنچه را نمی‌توان سنجید عمدتاً به مقاصدش ربطی ندارد. همچنین، وی می‌خواهد از پیچیدگی تاریخ بگریزد و فرض می‌کند که می‌داند کدام راه قرار است چنین راههای میان بر مخاطره‌آمیزی را تعبیه کند. باید انصاف داد که هر مورخی می‌پذیرد که راههای میان بر را تعبیه کند — هیچ مورخی نمی‌تواند هر چیزی را در آن قرار دهد. آنچه در آن تردید هست این است که آیا این راههای میان بر را باید به کمک نظریه‌های جا افتاده علم دیگری تعیین کرد یا نه. اما فرض سوم، مشکوکترین فرض است:

1. Floud (1979), p. 2.

2 Ibid.

یعنی، اینکه مورخ اقتصادی «جدید» می‌تواند آن پدیده‌هایی را بشناسد که بهترین تبیین را ارائه می‌کند. همچنین، هر مورخی می‌پذیرد که این جستجو برای عوامل تبیین‌گر، عمل رایجی است. آنچه بسیاری نمی‌پذیرند این است که پیشاپیش می‌توان دانست که این عوامل تبیین‌گر کمیت‌پذیرند – فرض اول.

۹-۱) تاریخ‌سنجی

پیتر تمین، مورخ اقتصادی «جدید» دیگر، تاریخ اقتصادی «جدید» را شکلی از اقتصاد جدید کلاسیکی کاربردی می‌داند. از این رو، روش این است: «شروع کردن با الگویی صوری از جنبه‌ای از رفتار اقتصادی، جمع کردن داده‌ها برای استفاده در این مدل و اخذ نتیجه از طریق به هم پیوستن آن داده‌ها و آن مدل».^۱ در اینجا نیز شیوه علمی است نه تاریخی؛ و در اینجا نیز توجه داریم که الگوی از پیش موجود بر آن داده‌ها بار می‌شود، و فقط داده‌های مناسب برای استفاده در مدل جستجو می‌شوند. اما اگر نتوان برخی از داده‌ها (برای مثال، آرای دینی یا سیاسی) را در یک الگوی اقتصادی جای داد چه؟ بنابراین، آیا باید بیشتر آنها را نادیده گرفت یا رد کرد؟

مورخ اقتصادی امریکایی دیگر، ار. دابلیو. فوگل «تاریخ‌سنجی» را «شاخه جدید تاریخ علمی» می‌داند. وی در ادامه می‌گوید: «خصیصه مشترک مورخان تاریخ‌سنجی این است که روشهای کمی و الگوهای رفتاری علوم اجتماعی را بر مطالعه تاریخ اطلاق می‌کنند... مورخان تاریخ‌سنجی می‌خواهند مطالعه تاریخ، مبتنی بر الگوهای صریح رفتار انسانی باشد».^۲ همان‌طور که وی تصریح می‌کند، تاریخ‌سنجی نه تنها بر تاریخ اقتصادی، بلکه بر «تاریخ جمعیت و خانواده» نیز اطلاق می‌گردد.^۳

1. See Temin (1973), p. 8.

2. See Fogel and Elton (1983), pp. 24 – 5.

3. Ibid

در اینجا نیز این پرسش مطرح است که آیا الگوهای رفتاری و روشهای کمی مورد استفاده در علوم اجتماعی می‌تواند بدون تحریف مفاهیم و روشهای نوعاً تاریخی وارد تاریخ شود. باید خاطرنشان ساخت که، همان‌طور که دیدیم، به هیچ وجه همه عالمان علوم اجتماعی درباره ارزش روشهای کمی و الگوهای رفتاری توافق ندارند. مورخ اقتصادی ایتالیایی کارلو کیپولا این تاریخ اقتصادی «جدید» را رد می‌کند. وی دریافت که نواقص آن عبارتند از: ساده‌سازی بیش از اندازه، استدلال شامل گذشته و ذهنیت‌گرایی. علاوه بر این، بر این تاریخ «مبانی معرفت‌شناختی و فلسفی بسیار سطحی» مبتنی است و در معرض این خطر است که غایات را به ابزار فروکاهد و منزلت غایات را مطابق ابزار سازد.¹ اما من حیث المجموع، مورخ هیچ روشی را که ممکن است او را در دستیابی به حقیقت یاری رساند بی‌درنگ رد نمی‌کند. اما وی ترجیح می‌دهد، روشهایی که به او توصیه شده، داده‌هایی که پیشاپیش انتخاب شده یا تبیین‌هایی که به وسیله نظریه‌ای بیگانه شکل گرفته را نداشته باشد. او می‌خواهد آزاد باشد تا همه اینها را برای خودش انتخاب کند. مورخان، نسبت به رهیافتهایی مبتنی بر نظریه بدگمان‌اند. آنها بر اساس تجربه نسلهای زیاد، از خطر وارد شدن بسیاری از چیزهایی که انسان در پژوهشهای شخصی امید یافتن آنها را دارد، آگاهند. بدین دلیل است که به طرز ناخوشایند شایان و سرلشگرهای ملیت خود را بیشتر از ملتهای دیگر قهرمان می‌دانند.

البته، همه فکر می‌کنیم آنقدر بزرگ شده‌ایم که دیگر دچار این نوع خودفریبی نگردیم. اما این خطر آنجا متوقف نمی‌شود. اقتصاددانان، مسائل اقتصادی یک کشور جهان‌سومی را بررسی کرده‌اند و با اطمینان خاطر راه‌حلهای مناسبی ارائه داده‌اند، آنگاه از ناکامی خویش به شگفت آمده‌اند. دلیل این ناکامی، غالباً مؤلفه‌ای فرهنگی یا اجتماعی در آن موقعیت بوده، که تأثیر آن بر اقتصاد نادیده گرفته شده، چرا که هیچ جایگاهی در نظریات آنان نداشته است. خطاهای مشابهی می‌تواند به همین آسانی در تاریخ صورت گیرد، هرچند به همین آسانی کشف نشده است. همان‌طور که جی. آر. التون خاطرنشان می‌سازد، «به شرط اینکه شواهد

1. Cipolla (1991), pp. 59,69.

دیگر نادیده گرفته شوند، برای هر تفسیری از گذشته شاهدهی وجود دارد^۱. هم برای عالمان و هم برای مورخان، آسان است که فرضی از عصر یا جامعه خودشان را وارد عصر یا جامعه‌ای دیگر سازند.

۱۰-۱) خط فاصل

به نظر می‌رسد هیچ پاسخ ساده‌ای برای این پرسش وجود ندارد که در کجا می‌توان خط فاصلی بین علوم اجتماعی و تاریخ رسم کرد، اگر اصلاً جایی باشد. پاسخ تا حدی بسیار زیادی بر دیدی مبتنی است که نسبت به این علوم وجود دارد: برودل، تلقی کاملاً متفاوتی از تاریخ نسبت به کالینگوود دارد، و بنابراین در اینکه تاریخ را از جمله علوم اجتماعی به حساب آورد هیچ مشکلی نمی‌یابد. این امر از دید کالینگوود مردود است، همان‌طور که از نظر مورخ فرانسوی، پل وین، نیز مردود است: «تاریخ علم نیست؛ دقت کمتری ندارد، بلکه آن دقت سطحی [خاص] از نقد را طلب می‌کند»^۲. همچنین، هنگامی که عالمان علوم اجتماعی ادعا می‌کنند که روشهایشان قابل اطلاق بر تاریخ است، ابتدا باید بررسی این روشها چه هستند. ادعاهایی که قبل‌تر از فوگل یا تمین یا فلود نقل کردم ادعاهایی نیستند که عالمان علوم اجتماعی مکتب هرمنوتیکی می‌کنند.

۱۱-۱) مطالعات مقایسه‌ای

اما وجوه دیگری برای مسأله تاریخ / علوم اجتماعی وجود دارد. نخستین آنها، وجه مطالعات مقایسه‌ای است. هر علم تجربی‌ای مقایسه‌هایی می‌کند و شباهتها و تفاوتها را مشاهده می‌کند. این امر، همان‌قدر در مورد علوم جوامع صادق است که در مورد علوم مرجانها و پروانه‌ها. برای مورخ، مقایسه تا کجا معتبر است؟ خوب، چرا پرنده‌شناس، دست به مقایسه پرندگان

1. Fogel and Elton (1983), p. 99.

2 Veyne (1984), P. 14.

می‌زند؟ نخست اینکه وی به منظور طبقه‌بندی آنها در نظامها، خانواده‌ها، جنسها و نوعها این کار را انجام می‌دهد. وی در انجام این کار مشاهده خواهد کرد پاره‌ای خصایص با هم هستند؛ نوک سخت با خوردن دانه، پاهای شبکه‌ای با شنا کردن و مانند آن. این دومین مرحله است. سوم اینکه، وی، در ادامه، بر اساس چنین رابطه‌هایی، می‌تواند نتایج کلی بگیرد، مانند اینکه همه پرنندگان دریایی پوست چرب دارند.

مورخ، هنگام مقایسه جوامع، دولتها، نهادها، نظامهای اقتصادی و نظایر آن تا کجا می‌تواند در امتداد این خطوط پیش رود؟ بسیار عجیب است که افراد بسیار اندکی، خواه عالمان علوم اجتماعی، خواه مورخان، برای رده‌بندی کامل یا طبقه‌بندی پدیده‌های اجتماعی مورد مطالعه خود تلاش کرده‌اند. مطمئناً، ارسطو فهرستی از اساسنامه‌های ۱۵۸ شهر یونانی گرد آورد. توین‌بی جدولی از بیست و یک تمدن به دست داد. حداقل، یک جامعه‌شناس برای طبقه‌بندی همه جوامع تلاش کرده است.^۱ با این حال، هیچ طبقه‌بندی شناخته شده‌ای از هویت‌های اجتماعی، برخلاف پرنندگان، چهارپایان و گلها، وجود ندارد. علوم اجتماعی لینه‌های^(۱۶) خود را ندارد. بیشتر کارها در تاریخ مقایسه‌ای در مرحله دوم، یعنی مرحله ارتباط برقرار کردن بین دو خصیصه مشهود، انجام می‌گیرد. هرودوت، «پدر تاریخ» از این کارها بسیار دارد. اسقف استابز^۲ در قرن نوزدهم در باب «تاریخ مقایسه‌ای قوانین اساسی اروپای قرون وسطی» سخنرانی کرد، مارک بلوخ در ۱۹۲۸ مورخان تاریخ مقایسه‌ای جوامع اروپایی را ترغیب کرد و در ۱۹۵۹ مجله‌ای علمی بدین منظور با نام **مطالعات مقایسه‌ای در جامعه و تاریخ** تأسیس گردید.^۳ شک و تردیدهای راجع به اعتبار مقایسه در تاریخ بویژه شامل حال مارکس نیز می‌شود. وی معتقد بود که همه جوامع از مراحل مشابه توسعه گذر می‌کنند و بنابراین می‌توان آنها را در تمام نقاط مقایسه کرد. مارکس در ۱۸۶۷ نوشت، «کشوری که به لحاظ صنعتی پیشرفت

1. See Marsh (1967).

2. Stubbs

3. See Stubbs (1906); Block (1967). See also "Comparative History in Theory and Practice, American Historical Review 85,4 (October 1980).

بیشتری کرده، تنها نشان‌دهنده تصویر آینده کشوری کمتر توسعه یافته است.» وی به خوانندگان آلمانی خود هشدار داد که سرنوشت کارگران انگلیسی را در انقلاب صنعتی نادیده نگیرند، چنین واقعه‌ای در آلمان نیز، به دلیل «قوانین طبیعی تولید سرمایه‌داری» بزودی رخ خواهد داد. این قوانین راهشان را پیدا کردند و با ضرورت آهنین خودشان را به اجرا درآوردند.^۱ روشن است که مارکس به مرحله سوم، یعنی مرحله تدوین قوانین کلی از مقایسه پدیده‌های خاص، حرکت کرده بود. (برای بحث بیشتر درباره مارکس، بنگرید به فصل ۱۰). اما، وی فیلسوفی تعلیم یافته بود نه مورخ. تعداد اندکی از مورخان آماده بوده‌اند تا از مرحله دوم مقایسه (مرحله پیوند برقرارکردن بین دو خصیصه مشهود به مرحله سوم، یعنی مرحله تدوین قواعد کلی، حرکت کنند، چه رسد به «قوانین طبیعی» که با «ضرورت آهنین» کار می‌کنند. مورخی انگلیسی (در مجادله با «تاریخ سنج» امریکایی، ار. دابلیو. فوگل) درباره این مرحله دوم می‌گوید: «نکته این است که هیچ اندازه از تمثیل نمی‌تواند چیزی را در تاریخ اثبات کند... تمثیل جایگاه خود را در تاریخ (سنتی) حقیقی دارد، اما جایگاه آن بسیار کوچک است. تمثیل می‌تواند انگیزه‌ای برای تفکر و پژوهش نشان دهد... اما این همه کاری است که می‌کند: چنین مشابهتهایی هیچ چیزی را اثبات نمی‌کند.»^۲

۱۲-۱) مشابهت چیزی را اثبات نمی‌کند

در منطق دقیق، التون بی‌شک درست می‌گوید. اجازه دهید شماری از رویدادهای مشابه اما بی‌ارتباط با هم را فرض کنیم (مثلاً، انقلابهای موفق) که به آنها شماره‌های R_1 ، R_2 ، R_3 و مانند آن می‌دهیم. همچنین، بگذارید فرض کنیم که R_1 [انقلاب ۱] ظاهراً به وسیله گروهی اجتماعی پدید آمده است که نو کیسه‌اند، نه به وسیله فقرای بی‌چیز. اجازه دهید این خاستگاه را O_1 بنامیم. آنگاه به R_2 و R_3 می‌نگریم و درمی‌یابیم که آنها نیز خاستگاههایی مشابه، O_2 و

1. Marx (1976), p. 91.

2 See Elton in Fogel and Elton (1983) p. 96.

O³ دارند. بنابراین ما باید به طور موجه به مثال چهارم، R₄، بنگریم تا ببینیم آیا آن مورد نیز خاستگاه مشابهی، مثلاً O₄، داشته است. اما آیا به نحو موجهی می‌توانیم قاعده‌ای کلی صادر کنیم مبنی بر اینکه خاستگاه همه انقلابهای موفق گروهی نوکیسه‌اند؟ واضح است که نه، زیرا ممکن است R₅ خاستگاه متفاوتی داشته باشد و بنابراین، این قاعده را نقض کند. اما اگر ما ده نمونه مساعدتر بیابیم، آیا این قاعده اثبات می‌شود؟ دقیقاً نه. فرض کنید باز هم جلوتر رفته و همه Rها را بررسی کرده و دریافته باشیم که هر یک مقدم بر خود، یک O [خاستگاه مشترک] داشته‌اند، آیا این قاعده اثبات می‌شود؟ نه، زیرا این امکان باقی است که انقلاب بعدی که در آینده واقع می‌شود (یا حتی یک انقلاب همچنان کشف نشده در گذشته) فاقد این نوع خاستگاه باشد. بنابراین هر قدر هم نمونه‌های بسیاری از R₁O₁، R₂O₂، ... و مانند آن یافته باشیم، هرگز نمی‌توانیم منطقاً نتیجه بگیریم که مقدم بر هر R باید O باشد. چنین بررسی‌ای استقراء خوانده می‌شود.

اما این مشکل منطقی، خاص تاریخ نیست و در همه علوم مشترک است. چگونه علوم از عهده این مشکل برمی‌آیند؟ حداقل دو راه وجود دارد. یک راه، راهی است که به نام سرکارل پوپر⁽¹⁷⁾ شهرت دارد. وی استدلال می‌کند از آنجا که (همان طور که دیده‌ایم) حتی شمار بسیار زیادی از تأییدهای یک قاعده، هرگز آن قاعده را اثبات نمی‌کند، عاظم باید در پی ابطال فرضیه‌اش باشد. یک مثال نقض کافی است تا عاظم فرضیه‌اش را ابطال کند. اما هرچه بیشتر انسانها تلاش کنند قاعده‌ای را ابطال کنند و با این حال قاعده ثابت بماند، بیشتر احتمال می‌رود که آن قاعده به حقیقت تقرب جوید.¹

راه دیگر این است که نشان دهیم دو چیزی که به طور مکرر با هم اتفاق می‌افتند، تصادفاً با هم رخ نمی‌دهند، بلکه به دلیل عامل سوم که آنها را پیوند می‌دهد با هم به وقوع می‌پیوندند. تصادفی نیست که همه پستانداران، پرندگان و خزندگان چهار دست و پا دارند

1. See Popper (1972 a), p. 33 and passim.

(گرچه این دست و پاها در والها و مارها فقط ابتدایی هستند). اینگونه است چون نسل همه آنها به اجداد مشترک دوزیست دارای چهار دست و پا می‌رسد.

۱۳-۱) مورخان به تعمیمات بدگمانند

اما در واقع، عالمان علوم اجتماعی هر دو این روشها را به کار گرفته‌اند. بسیاری از مورخان نیز چنین کرده‌اند، هرچند آنان برخلاف عالمان علوم اجتماعی معمولاً اکراه دارند که نتایج کلی بگیرند. چرا؟ گاهی مورخان استدلال می‌کنند که نمونه‌های کافی از پدیده‌ها وجود ندارد تا قاعده‌ای کلی را توجیه کند.^۱ اما همان‌قدر نمونه که در دسترس عالمان علوم اجتماعی است در دسترس مورخان نیز هست: آنها حوزه بالقوه یکسانی برای کار دارند — [یعنی] واقعیت‌های شناخته شده درباره زندگی انسان در جامعه. عالمان علوم اجتماعی به هیچ وجه از دست زدن به تعمیم بیمناک نیستند. به گمان من، اکراه مورخان (صرف نظر از پیشنهادوری محضی که در پاره‌ای موارد وجود دارد) مبتنی بر دو نوع تردید اساسی است.

یک شک این است که آیا آنان به اندازه کافی درباره هر موردی در دامنه احتمالاً وسیع پدیده‌ها، می‌دانند یا نه. (برای مثال، دامنه انقلاب‌های موفق از انقلاب کورکیرا در ۴۲۷ قبل از میلاد، تا انقلاب‌های اروپای شرقی در ۱۹۸۹ میلادی کشیده می‌شود). شک دیگر درباره شناخت صحیح آن پدیده‌هایی است که در طبقه‌بندی پیشنهادی جای می‌گیرند. انقلاب‌های امریکا و فرانسه در قرن هجدهم یقیناً نمونه‌هایی از انقلاب‌های موفقند. اما آیا انقلاب انگلیس در قرن هفدهم موفق بود؟ به دو نحو می‌توان استدلال کرد. آیا اصلاً آن انقلاب بود؟ بسیاری از مورخان منکر این امر هستند. اگر درباره پدیده‌ای تاریخی مانند انقلاب انگلیس که این همه مطالعه دقیق در مورد آن صورت گرفته هنوز تردیدهای قوی وجود دارد، آیا می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که هر تغییر قدرتی را در تمام دولتهای آسیایی در طی ۲۰۰۰ سال گذشته یا بیشتر بدرستی می‌توانیم توصیف کنیم؟ از این رو، احتمالاً آن طبقه‌بندی (که بیشتر به آن اشاره شد)

۱. «برای تعمیم آماری... تاریخ احتمالاً تا ابد به واسطه کمی نمونه بامانع مواجه است». Elton, 1969, p. 41.

از دست می‌رود. شاید مورخ بیشتر از عالم علوم اجتماعی از گستره غفلت ما نسبت به بخش عظیمی از امور انسانی آگاهی دارد.

یک جنبه از این غفلت روشن می‌سازد که چرا مورخان بیشتر از عالمان علوم اجتماعی نسبت به توانایی یافتن عامل بنیادین سومی که ارتباط دهنده دو خصیصه‌ای است که به طور مکرر با هم واقع می‌شوند در تردیدند. در مثال حیوانات چهار دست و چهار پا، عامل تبیین‌گر سوم، از نسل مشترک بودن دوزیستان است. اما اگر کسی در جستجوی تبیین مشابهی در تاریخ باشد (همانند مثال مورد نظر ما درباره گروههای نوکیسه و انقلابهای موفق) بلافاصله درمی‌یابد چیزی برای مطابقت با نظریه تکامل ندارد. ما معتقدیم که می‌دانیم حیوانات چگونه تکامل یافته‌اند - یعنی سازوکار تکوین را می‌فهمیم. اما از فهم سازوکاری که (اگر اصلاً سازوکاری وجود داشته باشد) توالی و شکل رویدادها را در تاریخ تعیین می‌کند بسیار دوریم. (برای بحث بیشتر و کامل‌تر درباره علت در تاریخ، بنگرید به فصل هشتم).

۱۴ (۱) پاسخ علوم اجتماعی

بنابراین، علوم اجتماعی چگونه به این مسأله می‌پردازد و چگونگی امور را تبیین می‌کند؟ به طور کلی، پاسخها در دو مقوله جای می‌گیرند؛ پاسخهایی که بعد زمان را نادیده می‌گیرند و پاسخهایی که چنین نمی‌کنند. در مقوله نخست، نوعی الگوی موازنه می‌یابیم، مانند نظریه کارکردگرایی که یک پدیده اجتماعی را از طریق کارکردی که در حفظ جامعه به طور کلی دارد، تبیین می‌کند. نمونه بارز مقوله دوم، نوعی نظریه توسعه جوامع (یا بخشی از یک جامعه) در راستای تکامل داروینی است. این اندیشه به طور گسترده‌ای مورد پذیرش قرار گرفت، همان‌طور که در عبارتهایی نظیر «ملل توسعه نیافته» می‌توان دید. انتظار عمومی، هم در افریقا و آسیا، و هم در اروپا و امریکای شمالی این است که برای همه ملل مقدر است که روند مشابهی از توسعه اقتصادی و اجتماعی را طی کنند - همان فرضی که کارل مارکس در کتاب سرمایه داشت و بیشتر نقل شد. خواه آن ملل باقی بمانند تا چنین رشدی را ببینند، خواه باقی نمانند، اما

هیچ ضرورتی وجود ندارد که چنین رشدی به وقوع بپیوندد. این نظریه‌ها را نمی‌توان اثبات کرد.^۱ با این حال، از جنگ جهانی دوم به این سو، تعداد کمی از عالمان علوم اجتماعی توانسته‌اند مسائل جوامع متغیر را در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین کاملاً نادیده بگیرند. آثار مربوط به صور مختلف نظریه توسعه، بویژه در اقتصاد، بسیار زیاد است. اما، بیشتر مورخان نسبت به چنین نظریه‌های راجع به رشد طبیعی جوامع بسیار مردد هستند. هیچ‌یک از این نظریه‌ها ظاهراً اعتبار نظریه داروین را درباره تکامل حیوانی ندارد. اما حتی اگر متقاعد شویم که نظریه تکامل اجتماعی شرح و بسط یافته است، باز فاقد فهم جامعی از سازوکاری هستیم که تغییر را پدید می‌آورد — چیزی که نظریه جدید تکوین در تأیید داروین آورده است.^۲ این فهمی نزدیک از چگونگی وقوع تغییر است که تاریخ می‌تواند ارائه کند. متأسفانه برای عالم امیدوار، چنین فهمی تنها از موارد جزئی دریافت می‌شود و از زمینه‌های متفاوت به دست می‌آید، و بنابراین کمک اندکی در جهت نظریه‌ای کلی می‌کند.

۱۵- (۱) کمک‌های علوم اجتماعی به تاریخ

قبل از اینکه [بحث در مورد] تاریخ و علوم اجتماعی را کنار بگذاریم، باید پرسیم که هر یک از این علوم می‌تواند چه نفعی برای علم دیگر داشته باشد.

حدوداً در پنجاه سال اخیر، مطالعه تاریخ شامل همه طبقات اعم از مرد و زن و کودک، هر قدر عامی باشند و هر بخشی از زندگی انسان، هر قدر عجیب و باورنکردنی باشد، شده است. امروزه هر چیزی تاریخ خودش را دارد: از بهداشت گرفته تا مسائل جنسی و از راهزنی گرفته تا شیرخواری. تقریباً هر جنبه‌ای از جامعه نه تنها مطالعه علمی بلکه موضوع مطالعه تاریخی

۱. برای شرحی مفید بنگرید به: Nisbet (1969).

۲. برای مثال بنگرید به نوشته‌های ریچارد داوکینز.

هم شده است. مسلّم است که عالمان علوم اجتماعی نه تنها در موضوع مورد مطالعه، بلکه در روشها هم بر مورخان تأثیر گذاشته‌اند. این نکات عمده را لورنس استون فهرست کرده است:

۱- مورخان ترغیب شده‌اند تا تفکرشان - مقبولات، مفروضات، الگوهای علیت یا ساختاراجتماعی - را صریحتر و دقیقتر سازند.

۲- مورخان وادار شده‌اند تا الفاظ و مفاهیمشان را تعریف کنند و آنها را به نحو دقیقتری به کار گیرند - برای مثال، «فتوالیسم»، «نظام اداری»، «درباره».

۳- علوم اجتماعی به مورخان کمک کرده است تا تدابیر پژوهشی خودشان را اصلاح کنند و مسائلشان را معین سازند؛ بویژه مقایسه‌ها را دقیق و نظام‌مند انجام دهند و فنون ذکر نمونه را اتخاذ کنند.

۴- هرکجا مناسب است از روشهای کمی استفاده کنند. این امر بویژه در جایی که موضوع مورد مطالعه یک گروه است و نه افرادی اندک، ضروری است. (ما درباره یک دهقان قرن هفدهمی بسیار اندک می‌دانیم یا هیچ نمی‌دانیم، اما محققانی چون پیرگوبر یا امانوئل لوروا لدوری درباره ساکنان بووزی یا لانگدوس به ما بسیار آموخته‌اند.)

۵- خدمت پنجم فراهم آوردن فرضیه‌هایی است تا در مقابل شواهد گذشته مورد آزمون قرار گیرد.^۱

همانطور که اشاره کردم، روشهای مناسب علوم اجتماعی را نمی‌توان به طور خام و مبهم یک جا اخذ کرد و به طور غیرنقادانه در پژوهش تاریخی به کار گرفت. مورخ، در حالی که برای فهم روشهای ناآشنا مانند روشهای آماری تلاش می‌کند، باید در عین حال اصول و معیارهای خودش را نگهدارد و احتیاط کند که در تلاش برای عالم علوم اجتماعی بهتر شدن، مورخی بدتر نشود. اما با در نظر داشتن این نکته، وی می‌تواند به طور مفیدی مقدار زیادی بیاموزد. درواقع، او احتمالاً در علوم اجتماعی تأییدی برای پاره‌ای از تردیدهایش می‌یابد. اینها به شیوه‌های متعددی کمتر پوزیتیویستی می‌شود. یک جامعه‌شناس برجسته تأکید می‌کند که

۱. برای آنچه ذکر شد بنگرید به: Stone (1987) pp. 17-19.

علوم اجتماعی باید چهارچوبهای معنایشان را با معانی‌ای که قبلاً زندگی اجتماعی را ساخته، پیوند دهد. جامعه‌شناسی برخلاف علوم طبیعی، با «حوزه مطالعه» اش رابطه فاعل - فاعل دارد نه رابطه فاعل - شیء. به جهانی از پیش تفسیر شده می‌پردازد که در آن معانی بسط یافته به وسیله فاعلهای فعال عملاً وارد ساخت واقعی یا تولید آن جهان می‌شود.^۱ «رابطه فاعل - فاعل» همان اندیشه دیلتای «اکتشاف من در تو» است. همان‌طور که قبلاً گفتم فاصله عظیمی بین مورخان و عالمان علوم اجتماعی وجود ندارد. بلکه این فاصله بین مورخان و عالمان علوم اجتماعی که رویکرد «رفتارگرایانه» یا «فاعل - شیء» نسبت به انسانها اتخاذ می‌کنند، و مورخان و عالمان علوم اجتماعی دیگر که رهیافت هرمنوتیکی یا «فاعل - فاعل» اتخاذ می‌کنند، وجود دارد.

۱۶-۱) کمکهای تاریخ به علوم اجتماعی

اما مورخان به عالمان علوم اجتماعی چه می‌توانند بدهند؟ برای آنانی که در جانب رفتارگرا (یا پوزیتیویست) این تقسیم قرار دارند پاسخ آسانی وجود دارد. تاریخ باید مجموعه گسترده‌ای از واقعیتهای را در دسترس علوم اجتماعی قرار دهد تا روشهای خود را بر آن به کار بندد - بویژه واقعیتهایی نظیر اسناد تولدها و مرگها یا واردات و صادرات که به آسانی قابل محاسبه‌اند. آنانی که در جانب هرمنوتیکی تقسیم قرار دارند، به این نوع همکاری دسترسی ندارند، زیرا هم مورخان و هم عالمان علوم اجتماعی این مکتب می‌دانند که تاریخ عبارت از انبوهی از واقعیتهای مجزا نیست که مانند اجزای یک کیک یا مواد شیمیایی در یک آزمایشگاه توزیع شود.

حوزه نویدبخش‌تر همکاری، حوزه مطالعات توسعه است. همان‌طور که دیده‌ایم علوم اجتماعی ملزم شده‌اند در این دنیای جدید که همه چیز در حال تغییر سریع است به روندهای اجتماعی توجه کنند. تاکنون این امر عمدتاً بر مبنای رهیافت تکاملی‌ای صورت گرفته که امروزه

1. Giddens (1976), p. 146.

آشکار شده است کاملاً رضایت بخش نیست.^۱ اما مورخان همواره با تغییر به عنوان امری بنیادین در مطالعاتشان آشنا بوده‌اند. علیت تاریخی، یعنی اینکه چگونه یک مجموعه از اوضاع و احوال به مجموعه‌ای دیگر می‌انجامد، در تفکر آنان بی‌آنکه نظریه‌ای خاص سیطره داشته باشد، محوریت دارد. مطمئناً عالمان در اینجا چیزی برای آموختن دارند؟

اما اگر مورخان بیشتر از عالمان به کارکردن در محور «عمودی» زمان خوگرفته‌اند، در کارکردن در محور «افقی» نیز تجربه بیشتری دارند. این بدین معناست که آنان غالباً توانایی درک کلی یک عصر و فهم چگونگی تعامل اجزای مختلف آن را با هم دارند. البته عالمان علوم اجتماعی این کار را با الگوهایشان از جامعه انجام می‌دهند، اما غالباً حس ششم مورخان با تجربه است که می‌تواند دریابد کجا یک الگوی صوری با واقعیت تاریخی تناسب ندارد.

اما مسائل و مشکلات هرچه باشند، فضای فهم و همکاری متقابل مطلوب است، بسیاری از چیزهایی که هر یک می‌تواند از دیگری بیاموزد، اما این آموختن می‌تواند سودمندتر باشد اگر هیچ طرف بصیرتهای استوار خاص خودش را نادیده نگیرد.

منابع

- (۱) Frnand Braudel (۱۹۰۲ - ۱۹۸۵)، مورخ برجسته فرانسوی.
- (۲) Enlightenment .
- (۳) David Hume (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶) فیلسوف و مورخ اسکاتلندی.
- (۴) Montesquieu (۱۶۸۹ - ۱۷۵۵) فیلسوف، مورخ و جامعه‌شناس فرانسوی.
- (۵) Adam Ferguson (۱۷۲۳ - ۱۸۱۶) فیلسوف و مورخ اسکاتلندی.
- (۶) John Millar (۱۷۳۵ - ۱۸۰۱) فیلسوف و مورخ اسکاتلندی.
- (۷) Thomas Nagel، خلاصه‌ای از این اثر مورد اشاره وی را می‌توان در نوشته زیر یافت:
مصطفی ملکیان، «نگریستن از ناکجا به هر کجا»، (یک کتاب در یک مقاله)، فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال دوم، شماره هفتم، صص ۶۲ - ۶۵.

1. See Nisbet (1969), chs 4, 5, 6.

(۸) در دهه پنجاه سده بیستم فرنان برودل درک تازه‌ای از مفهوم زمان، یعنی انگاره «تاریخ دراز مدت» (La Longue dure'e) را در پژوهش‌های تاریخی رایج کرد. در تاریخ دراز مدت مورخ با پرسش تازه‌ای درباره زمان تاریخی رو به رو می‌شود و آن اینکه پدیده‌های تاریخی در چه مدت می‌گنجند؟ فرنان برودل بر پایه دیدگاه سیمیان، نظریه‌پرداز اقتصاد، به مفهوم تاریخ دراز مدت دست یافت. در برابر تاریخ دراز مدت دو نوع زمان تاریخی یا چهارچوب زمانی وجود دارد؛ یکی زمان کوتاه و زودپا و گذرا که برای چند لحظه‌ای پدیده‌ای در آن رخ می‌دهد و پایان می‌پذیرد و موضوع داوریه‌های شتابزده و گمان آلوده می‌گردد؛ دیگری چهارچوب زمانی است که به فرآیندها و دوره‌ها تعلق دارد و دوره‌های ده ساله، بیست ساله، ربع قرن یا نیم قرن را دربرمی‌گیرد. پیش از برودل چهارچوب زمانی حاکم بر کار مورخان همین‌گونه زمان تاریخی بود. چنین درکی از زمان تاریخی کاملاً هماهنگ با تاریخ سیاسی و تاریخ رویدادنگار (L'histoire eventuelle) بود. برودل با تأکید بر الگوها و چهارچوب‌های نظری تاریخ مفهومی (L'histoire Conceptualisante)، درک دیگری از زمان تاریخی مطرح کرد. (بنگرید به: برودل، سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۴۰۰ - ۱۸۰۰، ترجمه بهزادباشی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۲، مقدمه پرویز پیران).

(۹) مشخصات کتابشناختی ترجمه این اثر چنین است:

یاکوب بورکهارت، فرهنگ رنسانس در ایتالیا، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.

(۱۰) Michel Foucault (۱۹۲۶ - ۱۹۸۴) فیلسوف فرانسوی.

(۱۱) Karl Marx (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) فیلسوف، مورخ، اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی.

(۱۲) Wilhelm Windelband (۱۸۴۸ - ۱۹۱۵) فیلسوف نوکانتی آلمانی.

(۱۳) R.G. Collingwood (۱۸۸۹ - ۱۹۴۳) فیلسوف و مورخ انگلیسی.

(۱۴) Wilhelm Dilthey (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱) فیلسوف و مورخ آلمانی.

(۱۵) Giambattista Vico (۱۶۶۸ - ۱۷۷۴) فیلسوف و مورخ ایتالیایی و بنیانگذار فلسفه جدید تاریخ و فرهنگ.

(۱۶) Linnaeus؛ لینه، گیاه‌شناس سوئدی که طبقه‌بندی‌های مورد قبولی از گیاهان ارائه کرده است. در اینجا مراد از

اینکه علوم اجتماعی لینه‌های خود را ندارد، این است که عالمانی در این رشته پدید نیامده‌اند که طبقه‌بندی‌هایی از

پدیده‌های اجتماعی ارائه کنند که مورد قبول همگان قرار گیرد.

(۱۷) Karl Raimund Popper (۱۹۰۲ - ۱۹۹۴) فیلسوف اتریشی الاصل انگلیسی.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.